میکروفیلم تهیه شد

باز بینی شد
۱۳۵۳ خ

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب شیم عباسی ـ فارسی ـ رساله

مصنف میرزا محمد صادق یزدی

مؤلف

خطی نستعلیق ۱۰ سطری

چاپی

سال طبع یا تحریر ۱۳۰۵ عدد اوراق ۲۷

جزء کتب اخلاق شماره ۴۰/۱

شماره عمومی ۳۵۵۰ شماره قبض

واقف میرزا رضا خان نائینی تاریخ وقف برداشت ۱۳۱۱

طول ۱۷ عرض ۱۰ سانتیمتر قفسه

۳۵۵۰

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

شناسنامه آسیب شناسی

نسخه شناسی	عنوان	شیم عباسی		
	درجه نفاست	عادی		خطی ✓ / چاپ سنگی
	تعداد اوراق	۲۷	اندازه	۱۰×۱۷
	قطع	جیبی	شماره اموالی	۳۵۵۰
آسیب شناسی و اقدامات مرمتی	درصد تخریب اوراق	۱۰ / ۲۰ / ۵۰ / ۸۰	از هم پاشیدگی عطف	دارد / ندارد ✓
	نیاز به جعبه	دارد / ندارد ✓	نوع آفت	شیمیایی / زیستی / فیزیکی
	نیاز به جلد سازی	دارد / ندارد ✓	نیاز به مرمت جلد	دارد / ندارد ✓
	نیاز به مرمت اوراق	دارد ✓ / ندارد	نیاز به دوخت عطف	دارد ✓ / ندارد
	نیاز به لکه گیری	دارد / ندارد ✓	نیاز به گردگیری	دارد / ندارد ✓
	نیاز به آفت زدایی	دارد / ندارد ✓	نیاز به اسیدزدایی	دارد / ندارد ✓

بررسی کنندگان: ۱. افخمی - علیزاده ۲. ۳.

تاریخ بررسی: ۸۹/۸/۱

اقدامات انجام شده:

تاریخ اقدام:

بسم الله الرحمن الرحیم

زهی آفریننده جان و پدیدآرنده آفرینش از آخشیجان
فرازنده آسمان فروزنده اختران بیچون از چرخ و پرن
از همه برون در همه اندر او روا خدا بهمه همه را خدا
جدا از همه برآرنده لاله از خاره بازنده بجام لاله ژاله
دهنده بار و برگ بداران در بهاران فشانده شهد
به برگ گران و بار رزان مشتی خاکرا از بادی روان

درون

دادی

دادی و دران از مایه چیز دانچه باید نهادی تا
راه شناسائی تو تواند پوید و رسم بندگیت
فراخور مایه دانش داند در جوید راه نمائی مارا
بخود پیغامبران راست گفتار و پیام آوران
درست کردار که درودهای بی پایان از تو بر
روان پیشین و پسین ایشان باد باز فرستادی
و بر چهره ما تیره روزان درهای شناسائی
از هر سو فرو گشادی تا براستی بندگیت را نیاز
آوریم و بدرستی پرستشت را نماز گذاریم
دریغا که در پیروی نفس از ستایش تو بازماندیم

سال ۱۳۱۸ خورشیدی

و درنگ و پوی نشیب و فراز آز و آرزو یکباره
از پا فتادیم نه سپاس بخششهای گوناگونت را دمی زبان
گشاده آمد و نه بگفتهای فرستاده کانت زمانی
گوش نهاده با اینهمه باز ما را بخود وانگه آشتی
و سایهٔ خداوندگاری از سر ما برنداشتی جهان شهریاری
ما را بداوری دادگر و داداری بنده پرور
دادی که داد نهاد است و راد بنیاد پذیرنده
پوزش ست و بهانه جوینده زیرش دلش بیکران
دریائیست پرورنده گوهر هنر کفش پهناور ابریست
بارنده در و گوهر اندیشه زرفش در آینه دی نمودا

امروز دیده دل روشنش در پرده پار بنهفتهای
امسال رسیده آهنگ و درنگش کجا که باید و شاید
آسمان و زمین است مهر و کینش کرا که سزاوار و رواست
شرنگ و انگبین است جهان شهریاران بزرگ
بر خاک آستانش بپوزش سرها سوده اند و کیهان خدایان
سترگ در پیشگاه بارگاهش بلابه زبانها گشوده اند
چهره اندوه زدایش مایه رامش روانست و مهر
شادی افزایش اصل آرامش جان ستارگان
آسمان را با رخشان گوهران اندر نگش زوران
دستان این سخن بر زبان است که چه باشد شمارا

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازدید شد

در شمار باشیم فرشتگان این بلند ایوان را پیشکاران
پیشگاه بارگاهش پاکان اندیشان این آرزو در میان نیست
که چه آید شمار را هم قطار آییم نهادش سرشته بداد است
و دادش آغشته با نهادش بخشش با دستش همزاد است
و دستش را بخشش با در زاد بخشش فرقیه بخت است
و بخشش آمیخته با لخت ستم از کشورش آواره است
و بیداد را در بوم و برش گریبان پاره اندوه را
در دوران اش نامیست بی نشان پریشانی را در
روزگارش روزگاریست پریشان همه جا
خرمی و شادی است همه را آسودگی و آزادی

ستاره آب پیکر شوخ چشم را در دیده خاک است و
و زمانه پر فسانه آتش نهاد را بر دست باد نه آرا
بیدادی در یاد است و نه این را در یاد جز داد
فراهم آمدگان کشورش را اگر از پریشانی پرسی گویند
نامش ندانیم پیاده جسته گان دربارش را هر گاه
از سوگواری جستجو کنی سرایند سراغش نداریم خوشنودی
مردم از نیکویی رفتارش بجاییست که زندگانی
خود بخوشنودی وی بچون و چند در بازند دل گرمی آمیزش
از نرمی گفتارش در پایه ایست که بر سختیهای زمانه
با آسانی کار او نرمی و گرمی در سازند باز نمایش اگر

کتابخانه آستان قدس
بخش خطی

از جمله جان جوید روان آرند در ستایش هرگاه آز
همه پرستش خواهد همان گذارند در درگاه کردگار
برازی رازی نگذارند مگر آرزوی کامکارش
در بارگاه آفریدگار بناتوانی نیازی نیارند جز خواستنش
برخورداریش چون چنین است خدا را سپاس
که پیوسته کارش برمراد است و همواره دلش
از بند اندوه آزاد دشمنش در کمند آزار گرفتار است
و بدخواهش از بند گرفتاری در آزار چمن زندگانیش
از نوباوگان بوستان شهریاری آزرم خانه
آزاراست و ایوان شهریاریش بفروزنده

ستارکان

ستارگان آسمان تاجداری رشک این کارگاه
پرنگار و هو السلطان الاعظم والخاقان الاکرم
مالک رقاب الامم قهرمان الماء والطین ظل
الله فی الارضین السلطان ابن السلطان ابن السلطان
والخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان ابو
النصر فتحعلی شاه قاجار خلد الله ملکه و سلطانه
بنام ایزد در ده و اند سال کیهان خدای آفریدگار
بی انباز و یار دیده بخشش را بچهل یگانه فرزند
فرزانه و شاهزاده جم نشانه روشنی بخشا گردیده
که مانند هیچ یک را از آل روزگار در کنار پدران

کتابخانه آستان قدس

همگنانه و آغوشها دران چهارگانه ندیده و هر یک
در آسمان سروری آفتابی رخشان و ماهی تابانند
و هر کدام برادرنگ جهان شهریاری جمشیدی
فرمانروا و سلیمانی کامران همه را گوهر خرد در
مغز است و جمله را در کارها اندیشه نغز سنجیده گفتار
و پسندیده کردار دانش آموزند و خرد اندوز
گفتی بهنگام دارند و پرسیدنی بگاه نهادی
هشیار دارند و اندیشه آگاه در کارها پس نگر و
پیش بین چند باداد و رها داد کرد و درویش آیین
همای وقایع نگار اگر چه همه را از دل و جان

پاس

پرستار است و یکان یکان را روز و شبان
سپاس گذار ولی درین هنگام که بی سپاری و
جان نثاری در رکاب شاهنشاه سلیمان بارگاه
ستاره سپاه را در چمن او جانم در رنگ و آرام
بوده با پاره از دانشورانم در آیین کیهان خدائی
گفتگوئی در هر شام و بام در اندیشه ام چنین راه
جست که سخنی چند درین چون دانش آگاهان
پیشین برد فرهنگ نگاشته آید و پیرایه دخت جهان
شهریاری را بچهره آرائی خامه خالی دواز مشک تر
بر کافور خشک گذاشته ناچار بکش خواهش دل

شبی سه چار جشنی نژادان مردم دیده را بستر به پیدای
زیبی فرودمی و تا هنگامی که ختنی چهر خور سر از
گریبان خاور بر آوردی در بستر خواب نغنودمی
تا به نیروی بخت خسرو دادگر و داد دارا افسر
گوهری دو از دریای اندیشه بر آمد و در رشته
نوشتن در آمد چون نثار آستان آسمان
پاسبان خسرو را شایسته و سزا نبود در پیشگاه
آسمان جاه شاهزاده آزاده کامیاب
کامکار المجاهد فی سبیل الله الغازی لدین الله
نایب الخلافة الکبری عباس میرزا طال
بقاءه

بقاؤه و نال مناه که پیکر دانش را جان است
و گوهر خرد را روان فرشته مردم نژاد است و
مردمی فرشته نهاد بخشش با دانش توامان است
و اندیشه اش با خرد همداستان کوچک دل
بزرگ منش است و شاهزاده پادشاه روش تیغش
نایب ذوالفقار حیدر است و تیرش شکافنده
سینه کفار بد سیر عزمش ثاقب است و حزمش صائب
رایش روشن است و گیتی از عدلش گلشن شگفته
آمد و نامش شمیم عباسی بر زبان رانده نیاز
این جان نثار سخن گذار چنان است که از راه

بزرگی خورده نگیرند واین خار مایه نثار زر از بنده
خاکسار در پذیرند امید که سپهر چهر گیتی کشائی و
کیهان خدائی بر فرق از ایوان کیوان افراخته
باد و اعادی این خاندان در آتش بیداد گداخته
بمحمد وآله الامجاد ● پادشاهان که سایه خدا
باشند و سایه با نور آشنا باید در کسب صفات
جمالی و جلالی بیشتر کوشند و دیده از غیر اخلاق
حمیده در پوشند تا فرع با اصل مطابق باشد و
نسبت ظل اللهی بر ایشان بالمطابقه صادق
● ملوک را بچاکران آستان تلطفات و

تفقدات

تفقدات بشرط خدمت و تحقق ملازمت است
نه باستصواب واستصحاب ● قدمت خدمت را
رعایت لازم است تا قدیم از خدمت نادم
نباشد و جدید خدمت را قادم آید ●
خداوندکار را بخصوص التفات عام ضروراست
تا عموم خدم خدمت را طالب آیند و رضا
جوئی ولینعمت را جالب ● اثبات دعوی
خداوندیرا قهر و لطف باجتهاد لازمست نه بتقلید
زیرا که احتمال شبهه و خطا مسدود نیست ●
بدان و نیکان را بدی و نیکی از رفتار و کردار

باید مشخص نموده از قبول دوستان و رد دشمنان
زیرا که دوست همه نیکی پسندد و دشمن همه بدی
ملوک را کاری که فوراً شاید رحمت
است و امری که با سبب بی تأمّل نباید
سیاست تا دوستان امیدوار آیند و دشمنان
خدمت گذار چاکران آستان بعداز
تقدیم خدمت از درجه قربت انداختن باعث
تعطیل امور است و موجب یأس نزدیک
و دور چرا که قصد از خدمت تحصیل قربت
و حصول رتبت چون قربت را نیابند خدمت را

پایند عموم خدم را بقدر حال تفقّدی
لازمست تا از ملازمت آستان مفقود نباشند
مقرّبان آستان را چندان مبسوط الید نباید
داشت که عموم مردم را منشاء بیم و امید آیند و
مصدر وعد و وعید تا نفع و ضرر منوط بقهر و
لطف پادشاه باشد و سود و زیان بسته
بطاعت و عصیان شاهنشاه کارگذاران
دولت در انجام مهام و انتظام مرام
منفرد نباید باشند تا خیانتی را مرتکب نتوانند
آمد ارادت و صداقت نزدیکان حضرت

خلافت را از دور گردان بساط حضور تحقیقی
باید تا حقیقت کار محقق آید از آن رو که نزدیکان
بدهم کمتر گویند و بصلاح کار نقص یکدیگر زیاده
از قدر مصلحت بجویند و اگر احیاناً باهم راه
نفاقی سپارند و حدیثی بخلاف هم در میان
آرند سخن را ناتمام گذارند و پرده از روی
کار برندارند تا باز هم را بر سر وفاق آرند
❁ تقدیم بی‌خردان بر بخردان خلاف عدالت
و منافی مروت ملوک را ارتکاب بکاری
که مباین این دو باشد نشاید ❁ تفتن را

فطانت

فطانت ندانند و سعایت را کفایت نخوانند
هر که آن دو را طالب است از در برانند و اگر
این دو را راغبست به برنخوانند ❁ آستان ملوک
در معنی چون گلستانیست خرم و بوستانی بخضارت
توام انواع گلها در آن باید و فنون ریاحین در
وی شاید از همه گلها بگلی قناعت کردن
آب و رنگ گلستان کاستن و هنگام حاجت
بتاسف برخاستن است ❁ خدمتگاران را
بتقدیم خدمت بدون واسطه امر نمایند چه شاید
که واسطه را انجام آن خدمت صلاح نباشد یا

اورا با مامور مفسدتی در نظر باشد لاجرم
در تبلیغ اوامر اندیشه نماید تا خدمت مقرره
درعهده تعویق مانده وعقده تعطیل ❁
مناصب معینه بشرکت بین الاثنین موجب
مفسدتست وخلاف مصلحت زیراکه شراکت در
منصب مایه مغایرتست ومغایرت مقدمه
مخالفت ومخالفت سبب تعطیل مهام است
وموجب اغتشاش نظام ❁ تصدیق حکام
وعمال را در آبادی بلاد ورفاه عباد
معتبر ندانند زیراکه ایشان خود مجرب اند

وبر

وبرفع مفسدت از خویش در تصدیق آبادی
کاذب ❁ طبقه خدم را با تقدیم خدمت نیکو
بدارند وبا ظهور خیانت زنده نگذارند وبا
حصول نفرت تا از در برانند که نخستین شرط
عدالتست ودومین لازم سیاست وسیمین
موافق مصلحت وعدول از هر سه مورث
مفسدت ❁ انتظام مهام مملکت را از
روی بصیرت جاسوسان هوشیار راست
گفتار ضرور ودر کاراست که استحضار و
اطلاع از اوضاع دوست ودشمن بنوعی که

شاید حاصل آید تا قرار صلح و جنگ و مبانی آهنگ
و درنگ مبنی بر بینائی و بصیرت باشد نه از روی
غفلت و ضرورت ۞ روایات و حکایات
متردّدین را اعتماد نشاید زیرا که آگاهی ایشان
بگوش است نه بهوش و نیز باشد که بحصول قصدی
از خود دروغی بفروغ راستی آرایند و حکایتی مجعول
بمصلحت خویش سرایند ابراز و اظهار حوادث
مملکت بعضی احیان ضرور و لازمست تا رفع تشکیک
موافقین نماید و موجب شبهه مخالفین آید چرا
که اظهار حوادث علامت ثبات نفس و اطمینان

قلب

قلب است و کتمان اخبار آیت خوف دل و
اضطراب خاطر در آن سرور دوستانست و
ازین اندوه دشمنان آری کتمان اخبار وقتی
جایز است که سمت انتشار نپذیرفته باشد نه زمانی
که همه کس شنفته یا گفته باشد ۞ ملوک را بر
سرایر ضمیر و اندیشهای خاطر احدی محرم و امین
نبود مگر زمانی که مصلحت دولت مقتضی اظهار
باشد ۞ در زمره خدم و حشم هر کرا علایق
کم است اخلاص بیش است و آنرا که علایق بیشست
در فکر خویش است کسی ارادت اندیش است

که نه درقید کم و بیش است ❁ ابنای ملوک را
ندیمان عاقل و ادیبان کامل که از اخبار و آثار
و شیوه سخن پیرائی و بزم آرائی ماهر و خبیر باشند
لازم و ضروراست تا از رسوم و آئین سلف
ملوک غافل و ذاهل نمانند ❁ هر یک از
ارباب مناصب را لااقل باید نظیر و بدیل باشد
تا هنگام ضرورت و زمان حاجت مشاغل
حضرت سلطنت را عطلتی روی ننماید ❁
کارگذاران دولت را مداخل باندازه مخارج
باید برقرار آید تا خیانت را بناچار مرتکب نیایند

و خدمت را بدیانت و امانت مواظب آیند ❁
در حضرت ملوک آنکه دولتی زیاده از اندازه خود
اندوخته است لامحاله دیده از شاهراه ارادت
و صداقت بردوخته و کالای دیانت بثمن معدود
خیانت فروخته ❁ در آستان سلاطین هر کرا
سعایت مردم شعار است بالفطره از جمله اشرار است
بالمآل بدخواه خداوندگار است و آنکه بدخواه
خداوندگار است او را بانجام خدمت چکار است
❁ چاکران آستان را چو هر کارگذاری و پایه ارادت
شعاری در رجوع خدمت مشخص آید بتصدیق

دیگران ❀ در آستان خلافت چون جمعی
از ارباب کمال خدمترا آماده باشند و جمله در
مقام طاعت ایستاده هر یک را علی قدر قدره
مورد عنایت ساختن بهتر از آنست که بعضی را
فرق اعتبار بسپهر دوار افراشتن و برخی را
کان لم یکن انگاشتن ❀ مصلحت بینان حضرت
سلطنترا صورت حال از چهار گونه بیرون نیست
زیرا که آنچه گویند یا صلاح دولتست بی
مصلحت خود یا صلاح دولتست با مصلحت خود
یا صلاح خود است بمصلحت دولت یا نه صلاح

دولت و نه مصلحت خود اول دلیل ارادت
شعاریست دوم علامت دنیا داری سوم اثر
خیانتست چهارم ثمر جهالت در صورت اول
بحصول موصول دارند در دوم بقدر مصلحت
مهمل بگذارند در سوم بدارش بر آرند در چهارم از
در برانند ❀ مشورت در مهام دولت و نظام
مملکترا با پاک نهادان تجربه آموز دانش اندوز
تهی از غرض باید تا رفع مفسدت قرین مصلحت آید
❀ سفیران و رسولان اطراف را تودد و تفقد
آمیزش و ریزش لازمست تا چون باز گردند

نیکیها را در گوش دارند و بدیها را فراموش آنرا
همه جا نکو بسپارند و این را از همه کس مستور
دارند ⊙ فرستاده را شش خصلت لازم است
دانش و ورزش صداقت و طلاقت جلالت
و جلادت تا سخن سنجیده و پسندیده و را است
و بیکم و کاست گوید و راه طمع نپوید ⊙ پادشاهان را
صید معظم دل انسان است و قید محکم کمند احسان
حصار استوار پناه حزم است و لشکر جرار سپاه
عزم بقای دولت مربوط بعدالت است و
نظام مملکت منوط بسیاست ذکر جمیل بسته بجود است

وکرا

وکرامت جلیل پیوسته بسجود ⊙ سلطان
اعم از اینکه مرتکب مناهی باشد یا نباشد باز
داشتن عموم خلق را از مناهی بروی واجبست
تا بینندگان و شنوندگان بگویند و بگویند
الناس علی دین ملوکهم ⊙ پادشاه را اثبات
پایه ظل اللهی و دعوی اسلام پناهی اعلای کلمه
دین و اجرای احکام شرع سید المرسلین صلی
الله علیه و آله لازم و واجبست تا مخالفین را
راه شبهه و انکار مسدود آید ⊙ ارادت
عامه مردم بسلطان بسته بارادت خاصه و است

بعلمای زمان چرا که عموم مردم گوش بسخن ایشان
دارند و رشته اطاعت ایشان از کف نگذارند
چون سلطان را بخود مایل دانند جز حدیث اطاعت
او بر زبان نرانند لاجرم عموم مردم ارادت
شعار آیند و قاطبه خلق طاعت گذار ● در
حضرت ملوک وجود جمعی که پایه شفاعت
داشته باشند لازم است تا چون نایرهٔ
خشم جهان سوز خسروی زبانه کشد بزلال ضراعت
و شفاعت توانند منطفی ساخت و گرنه بسا
باشد که اجرای سیاست بر وفق مصلحت نباشد

بوکر

و موجب مفسدت گردد ● جان سپاری
سپاه یا باقتضای ارادتست یا از بیم سیاست
یا بامید عنایت در صورت ارادت مردان
بجان برکوشند باندیشه سیاست بزرگان
دیده از جنگ در نپوشند با حصول عنا
کوچکان در میدان تیک بخروشند با تحقق هر
جمله خون دشمن چون شیر مادر بنوشند ●
دشمن اگر ضعیف است در مدافعت مسارعت
نمایند تا وقتی قوی نگردد و هر گاه قوت با علا
از در دوستی در آیند تا اجلا از عهده دشمنی برآیند

چاکران آستان خلافت را وظیفه آنکه سرا و جهرا
شکر نعمت را مواظب آیند غیابا و حضورا
تقدیم خدمت را مراقب در نعمت بخدمت کوشند
و در نقمت بمصابرت زبان بشکوه نگشایند تا
درهای بسته گشاده آید طریق کفران نپویند تا
درهای گشاده بسته نیاید اگر طالب قربی اند بصفای
نیت کوشند هرگاه جالب منفعتند بتقدیم خدمت
در عزت خود را خوار نبینند و در خواری خویش را
عزیز شمارند خدمتشان در غیبت و حضور یکسان
باشد و ارادتشان در عزت و ذلت برابر

از نقصان

از نقصان همه راستی جویند و جمله درستی دیده از
خلاف در پوشند و سخن مخالف نه نیوشند گوش بسخن
بر خطاب نهاده باشند و دیده بطریق صواب
گشاده نعمت کم را زیاد دانند و خدمت زیاد را
کم طالب خدمت باشند نه نعمت جویای عزت
گردند نه دولت بخدمت خود نازند بقسمت
خویش در سازند پیشی بر کسی نجویند مگر در خدمت
پیشی در کاری نخواهند الا در صداقت نخواهند
تا نخواهند نگیرند تا ندهند نگویند تا نپرسند نگویند
تا نگویند ارادت اندیش باشند نه در قید کم و بیش

صداقت کیش آیند نه در بند مصلحت خویش همه آن
کنند که خواهند نه آن کنند که خواهند افتادگان را
دست گیرند تا چون از پا در آیند دستشان
گیرند بیکسان را یاری نمایند تا از کسان یاری
بینند آزرده دلان را غمخواری نمایند تا از
آزادگان شان غمگساری آید بر زخمها مرهم
باشند تا از خوردن زخمها در هم نباشند
هم طریق وفاق سپارند یا با قضای نفاق
خدمات دیوانی را مهمل نگذارند بصلاح یکدیگر کار
دولت گذارند تا بفساد هم براه سعایت نتازند

آنکه

بتحریک حسد نقص هم نجویند و باغوای نفس
عیب یکدیگر نگویند که جمله در نظر خداوندگار
خوار آیند و همه در پیشگاه پادشاه بیمقدارند
راه دولت آنچه را مالکند بارادت نثار سازند
و به بقای عزت زر و سیم خود را خوار اندوخته
شان دیگر جمیل پادشاه باشد و ذخیره شان
تحصیل دعای شاهنشاه تا شکر نعمت کرده باشند
و شرط ارادت بجای آورده ما یوسین
دولت را بوعده مرحمت امیدوار سازند
و مخالفین حضرت را بامید عنایت خدمتگذار

بکسی بگویند که پادشاه را با تو نظر التفات
نیست باحدی نسرایند که شاهنشاه را درباره
تو اندیشه عنایت نه که این آیت کفرانست و
علامت عصیان تا توانند زبان به نیکی گشایند
تا می شود زنگ اندوه زدایند از غرض
مطالب فقرا غافل نباشند از اعانت جانبین
رعایا ذاهل نمانند دیده بر مال مردم ندوزند
بحصول غرض آتش بیداد نفروزند بدی
دیگران باثبات نیکی خود یاد نکنند غرض
یاران بغرضی که دارند بباد ندهند در کار

دولت

دولت یکدیگر را معین باشند و در مال ولی نعمت
همچون در مال خود امین باصلاح خود در نظم مملکت
افساد ننمایند به نفع خویش در حضرت خلافت
بضرر مردم زبان نگشایند باظهار اعتبار
نگویند که اگر ما نباشیم کار دولت خراب است
باثبات اقتدار نسرایند که اگر ما نگذاریم همه
کارها خلاف حسابست خود را پیوسته زنده
بدولت حضرت سلطنت دانند و پیوسته
شرمنده از شمول نعمت شها دعاگو باشند و در روزها
ثناجو تا پادشاه عنایت شعار آید و عدالت

آثار کارها بنظام شود و آرزوها بکام خدای النعمت
برندارد و خداوندگار نعمت نگارد سپاس
ایزد را که درین عهد میمون و دولت روز
افزون امور بر وفق مرامست و مردم را
کارها بکام امید که سالیان ابد پیوند این پادشاه
اسلام پناه را دولت عزیز پاینده باد و بهر
چه راجوینده است یابنده ع یارب
اندر دهن روح الامین باد ❀ الفته و نمقته فی
اربعة ایام سواء للسائلین فی رابع عشر شهر
رمضان المبارک من شهور سنه سبعه و عشرین

وماتین

وماتین بعد الالف علی هاجرها الف من
التحف والصلوة قد فرغت من تسویدها
یوم الثلثاء سبعه و عشرین من شهر رجب
فی بلدة الهراة وانا الجانی محمد جعفر بن
محمد صادق المروزی سنه ۱۲۳۳
وقد نقلت هذه الرسالة
من خط جدی المرحوم
حرره العبد
المذنب علیرضا ابن داود یوم الثلثا سبعه
من شهر ذیقعدة الحرام من شهور سنه ۱۳۰۵

بسم الله خیر الاسماء

ای ذکر تو گلفروش بازار سخن * رنگین
ز تو برگ برگ گلزار سخن * اوصاف تو
دیباچهٔ مجموعهٔ نطق * توحید تو مشاطهٔ
رخسار سخن * زینت مدایح و زیب
محامد حمد محمودی است جلّت ذکره که حمدش
زینت زبان و ثنایش زیب بیان است
بدیعی که عذار دلارای ثنایش را بصورت
آرائی خامهٔ فکرت بهیچگونه نمیتوان آراست
جمیلی که روی نیکوی سپاسش را بچهره

پردازی

پردازی کلک خیال بهیچ صورت نشاید
پیراست آری چه صورتی را که بوده خیره
در آن نور بصر * دست مشاطهٔ فکرت
تواند آراست * رخسار سخن آرایشش از
حمدش گیرد و گونهٔ کلام پیرایه از شکرش
پذیرد صورت حروف را معنی تابناک ستایشش
اوست و پیکر الفاظ را جان پاک نیایشش
او معنی را بلفظ نتوان ستود و جان را
بجسم نباید وصف کرد از مطلع ازل تا
مقطع ابد فردی سزاوار قصیدهٔ حمدش

کسی نخوانده از فاتحه بقا تا خاتمه فنا مصرعی
شایسته قطعه ستایش احدی بر زبان نرانده
دیباچه صبح را عنوان نورانی از دم جانبخش
اوست و مطلع مهر را معنی روشن از نفس
خرم او هفت بند آسمان ترکیب مجملی است
از دیوان ابداعش و بحر طویل ایام مضمون
مختصری از سفینه اختراعش همه مخلوقند و ذات
اقدسش خالق جمله مسبوقند و وجود مقدسش
سابق مخلوق را چه حد حمد خالق است
و مسبوق را چون احاطه بمدح سابق و ما را

زبان

زبان و زبان را بیان از دست چه داریم
که او نداده و چه گوییم که او بر زبان ننهاده
است از او گرفتن و باو بازدادن شیوه
بی انصافیست از جنابش استفاده نمودن
و بحضرتش افاده کردن نه طریق وصافی
سخنی که بر زبان آید حمد او را نشاید حرفی که
در شکرش بخاطر بگذرد همان بهتر که بر زبان
نگذرد فرد تحفه گر بر جانان هنر از جان
آری ۞ محقر است مبادا که بر زبان از شری
عندلیب سخن را در موسیقار منقار نغمه موزون

از شوق اوست وفاتحه فکر ترا در نای
گلو ناله دلکش از فیض او وآن شیدائی است از شمیم
گل عارضش در جوش وخروش واین بیخود است
از جلوه سرو قامتش بی عقل وهوش از شیدائی
جز فریادی بی اثر چه خیزد واز بیخودی بغیر
از ناله بی ثمر چه برآید هزار دستان خیال
در گلبن انیمه عالالست وبیان این مطلب بزبان
مقال محال قطره از محیط چه حکایت کند و
ذره از خورشید چون روایت نماید اولی
ترک کلام وانسب نعت حضرت خیر الانام است

اولم

که واسطه ایجاد عالم وسبب آفرینش آدم
ونخستین نتیجه جنبش قلم ومهین گوهر حدوث
وقدم است نبیی که مهر نبوتش ازلا در
پشت ورشته ایجاد ممکنات ابدا در مشت
خاکش ما و او اوج افلاکش در زیر پا زبانش
بزمزمه ما عرفناک حق معرفتک گویا و از نی
منقبتش از عالم قدس کریمه قاب قوسین او
ادنی عقل کل وختم رسل نظم محمد شاه دین
پرور رسول خالق اکبر ● جهاندار وجهان
داور جهانگیر وجهان آرا ● رسولی که از پی

ندیده و رنج تعلیم نکشیده عالمی علم ازو آموختند
و جهانی گنجهای معرفت از وی اندوختند
آنچه گفتنی بود گفت و هر گوهر معنی که سفتنی
دید سفت باسرار وحدت ناطق و در کشف
دقایق بر جمله انبیا فایق آمد فرد یتیمی که ناکرده
قرآن درست کتبخانهٔ هفت ملت بشست
ممکنی است که با واجب در یک مهد غنوده و حادثیت
که با قدیم در یک محفل آسوده نظم نه قدیم
است و بجای است ز قدیم وجود ⊛ که
حدوثش قدم بازپسین قدم است تا رتبه

الالهی

رسالتش آشکار کرد کاینات را آفرید تا لطف
عام نبوتش جمله را شامل آید موجودات را از مطمورهٔ
عدم بعرصهٔ وجود کشید نه علة غائی از ایجاد
عالم ذات شریفش و باعث کلی از خلقت آدم
عنصر لطیفش بود وگرنه ارواح را با ابدان چه
الفت و قدسیان را با خاکیان کدام نسبت
فلک را هر صباح چاک گریبان تا بدامان
و زمین را هر بهار جیب و دامن پر از لاله و
ریحان است که بران آستین افشاند و در
این آرام پذیرفت آن اگر ازین حسرت است این

خونین شفق بر دامان چکاند روایت واین برگاه
ازین تفاخر غبار آستین بر آسمان افشاند
سرا صیقل رسالتش زنگ زدای آینهٔ اسلام
و نور هدایتش کاشانه افروز عرصهٔ دین آمد و
الا صورت وحدت در مرآت خداپرستی
منعکس نگشتی و شبستان ایمان بنور یقین منور
نیامدی فقد نگشتی کر طراز گلشن دین سرو
بالایش ندیدی تا ابد بالای لاپیرایه از
الا حقهٔ گوهر و گوهر حقهٔ اشس را سکین دلان
بی انصاف بصدمهٔ خواری درهم شکسته

لؤلؤ

لؤلؤ خوشابش را چون شاخ مرجان غرقه بخون
ساختند بار لعل لبش بدعای آن سیه بختان
گوهر افشان بود و هزار دستان زبانش بزمزمهٔ
اللهم اهد قومی سرایان این بود که دیهیم انک
لعلی خلق عظیم بر فرقش نهادند و زبان مرحمت در
ثنایش کریمه رحمة للعالمین گشادند اطاعتش حتم
بر ذات واجب بر همه کس واجب و ارادتش
بغیر از حضرت موجد بر جمله موجودات لازم موافقتش
باتفاق منزل درجنان است و مخالفتش را
بلا خلاف مسکن در نیران سعادتمند کسی که

وپست تمسک بعروة الوثقی اطاعتش ز بهره
مند انشخصی که متمسک بحبل المتین ارادت اهل بیتش
گردید کما قال علیه السلام مثل اهل بیتی کسفینة نوح
من تمسک بها نجی و من تخلف عنها غرق الحمد
لله الذی جعلنا من المتمسکین بهم و المتشبثین بولائهم
رب صل علی محمد و آله سیما ابن عمه و وصیه بنص
مقاله قاتل الکفرة و قامع الفجرة زوج البتول و
سیف الله المسلول هسنر بر سالب غالب علی
ابن ابیطالب بیت امام مشرق و مغرب
امیر یثرب و بطحا ؛ ولی حضرت عزت قسیم دوزخ و
جنت

جنت ، قوام مذهب ملت نظام الدین و الدنیا
مرتاضی که مائده بهشتش مهیا و تاج عزتش هل اتی
آمد و به بجوی قفر القمه جوینش غذا و خرقه پشمینش ردا
بود دین پروری که فرشش در عرشش و عرشش منزله
فرشش بود بغمخواری ضعفا خاره اشش بالین و
خاکش بستر آمد نظم بخاکش تکیه و اورنگ کرسی
پست در پیشش زنیمش کسوت و اکسون عرشش
فرش زیر پا ؛ کاهی که در صف کبریا لوای
عرفان افراخته و در محفل ایقان پرده از رخسار
شاهد وحدت برانداختی نازل مرتبه کلامش کلمه

لوکشف الغطاء ما ازددت یقینا آمدی ودمی
که قدم در دایرهٔ عشرت نهاده زبان باظهار مراتب
قدرت کشادی ادنی پایه مقامش مقام
انا خلقت السموات والارضین بودی در وصفش
چه توان گفت که در افعال مظهر عجایب در نعتش
چون شاید سفت که در اطوار مظهر غرایب است
بیت سخن بپایه قدرش نمیرسد چکنم ❁ بقدر قوت و
قدرت نمیکنم تقصیر ❁ همان بهتر که ما کوتاه آستینان
دست فکرت بدامن وصفش در نزنیم و همین نیکوتر
که ما گمگشته رهان پای طلب در ساحت نعتش
نهیم

نهیم فرد دست ما کوتاه و خرما بر نخیل ❁
پای ما لنگست و منزل بس دراز ❁ آری
خامه پریشان مقال یا کلک آشفته خیال را چه همت
که شمه از مراتب کمالش بر زبان آرد یا شذرهٔ
از مراحل جلالش بر صفحهٔ بیان نگارد و نعم
ما قال المولوی رباعی رومی نشد از سر علی کس
آگاه ❁ زانسان که نشد کس آگه از سر اله ❁
یک ممکن و اینهمه صفات واجب ❁ لاحول
ولا قوة الا بالله ❁ صلوات الله وسلامه علیه و علی
آبائه واولاده المعصومین الطاهرین الی یوم الدین

قد استخلصت من ترقيم هذه الرسالة

المفيدة بل اللآلي الفريد يوم السبت

بضعة عشر شهر ذيقعدة

الحرام ١٢٣٧ وكتبها

في ستة

ايام

ثم استوى

على العرش كاتبه المحتاج

الى ربه الودود عليرضا ابن

داود غفر ذنبهما سنه الهجرة النبوية ١٣٠٥

بازبینی شد
۶۱۲۵۴
سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

[illegible]

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد

۳۵۵.